

الگوشناسی و بازشناسی انتقادی مردم‌سالاری نزد جریان سیاسی سوسیالیسم ایرانی دوره پهلوی دوم

سید ابراهیم سرپرست سادات*

دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۲۷

پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۰۳

چکیده

هدف اصلی مقاله حاضر، کاوش مردم‌سالاری در اندیشه و نظر جریان سیاسی سوسیالیسم ایرانی دوره پهلوی دوم بوده است؛ از این رو این پرسش مطرح شد که آیا می‌توان تلقی این جریان را از مردم‌سالاری به شکل الگووار نیز عرضه کرد. مطالعه کنش و نظر این جریان سیاسی، با کاربست الگوی نظری-روشی جریان-گفتمان نشان داد که مردم‌سالاری، یکی از نشانه‌هایی بوده که جریان سوسیالیسم به تلاش برای معنادهی به آن برآمد، و قتنه حاصله در خدمت تحول‌خواهی سوسیالیستی قرار داشته و در تعارض‌های گفتمانی، ابزار ضد نظم و از عناصر تقویت‌کننده گفتار مقاومت برای تحقق دال مرکزی یعنی «سوسیالیسم» بوده است. از متن مطالعات کنش و نظر این جریان، سه الگوی «مردم‌سالاری توده‌ای»، «مردم‌سالاری ارشادی» و «مردم‌سالاری دوسویه» بازشناسی و مفهوم‌پردازی شدند. ارزیابی مقایسه‌ای الگوها نیز نشان داد الگوی اصلی و جریانی مردم‌سالاری این دوره سوسیالیست‌ها، الگوی مردم‌سالاری توده‌ای بوده است.

واژگان کلیدی

سوسیالیسم، مردم‌سالاری، حزب توده، راه سوم، خدایرستان سوسیالیست

یکی از محورهای اساسی روند تحولات سیاسی- اجتماعی ایران از مشروطه به بعد، مردم‌سالاری خواهی بوده است. کوششی که از پیش از انقلاب مشروطه تاکنون تعطیل نشده و از زمینه‌های جنبش‌های اجتماعی دو قرن اخیر ایران محسوب می‌شود. در شرایطی مردم‌سالاری به‌عنوان یکی از مسئله‌های نظری و اجتماعی مهم جریان‌های فکری- سیاسی ایرانی اعم از سوسیالیست، اسلام‌گرا و لیبرالیست تداعی شده و جریان‌ها از ارزشمندی و مطلوبیت مردم‌سالاری سخن می‌گویند که جا دارد سؤال شود چگونه چنین اشتراک نظری در بستر این همه تضاد ایدئولوژیک ممکن است؟ اهمیت این پرسش از آن‌روست که در فضای مطلوبیت یکسان مردم‌سالاری برای همه جریان‌های سیاسی از یکسو و گفتارهای ضد نظم سیاسی از دیگر سو، شاید به اذهان برسد که گویا بیرون از تنازعات ایدئولوژیک، مردم‌سالاری هیچ‌گاه مطمح‌نظر سازمان‌دهی دقیق حوزه سیاست ایرانی نبوده است. در این مقاله با کاربست الگوی روشی- تحلیلی جریان-گفتمان، به بازشناسی معانی، تلقی‌های مختلف و متعدد جریان سیاسی سوسیالیسم ایرانی از مردم‌سالاری اهتمام می‌شود.

سوسیالیسم با ویژگی‌هایی نظیر برابری، نفی مالکیت خصوصی و تأکید بر مالکیت اشتراکی، جمع‌گرایی، همیاری و تعاون، ضرورت رفع و تأمین نیازها، عدالت اجتماعی و مبارزه با امپریالیسم شناخته شده است. اگر محوری‌ترین شخصیت آنچه را که امروزه به‌عنوان سوسیالیسم شناخته می‌شود، کارل مارکس بدانیم، در شناخت گونه‌های مختلف سوسیالیسم می‌توان او را مبنای یک سنخ‌شناسی قرار داد؛ سوسیالیسم پیش از مارکس و سوسیالیسم پس از آن. خود مارکس، سوسیالیسم پیش از خود را سوسیالیسم تخیلی می‌نامید. سوسیالیسم پیش از مارکس را با ویژگی‌هایی چون غیرعمل‌گرایانه، اصلاحی و مقدماتی می‌شناسند. شخصیت‌های مهم آن را چهره‌هایی چون سن سیمون، رابرت اون، شارل فوریه و بابوف تشکیل می‌دهند. با ظهور مارکس، هرچند او اعلام کرد که مسئله نه تفسیر جهان که تغییر آن است، اما چون کارگزاران این تغییر را به‌دقت روشن نساخت، زمینه برای پیشنهاد کارگزاران تاریخی گوناگون از انقلابی‌های حرفه‌ای لنین گرفته تا جنبش خودجوش لوکزامبورگ و شورا‌های کارگری گرامشی آماده شد. همچنین تأکید مارکس بر مفاهیمی چون پراکسیس و ازخودبیگانگی در آثار

جوانی و گرایش او به بررسی ساخت‌ها در آثار پیری، زمینه اختلافات فلسفی تری را ایجاد کرد که در قرن بیستم به‌ویژه در تعبیر گوناگون مارکسیست‌های هگل‌گرا نظیر لوکاچ و فرانکفورتی‌ها و مارکسیست‌های ساخت‌گرا نظیر آلتوسر بازتاب یافته است. مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم، استالینیسم، چپ نو، انتقادگری مستمر و تحول، هر کدام عنوانی برای بحث‌های مستوفی در بازشناسی مارکسیسم به‌عنوان مکتب و در عرصه تاریخ و عمل است.

آوازه این مکتب از همان قیام ۱۹۰۵ روسیه که با شعارهای سوسیالیستی ضد استبدادی‌خواهان بهبود معیشت کارگران و دهقانان بود، از طریق ایرانیان مهاجر به قفقاز، آذربایجان و اسلامبول به ایران رسید و در ادامه جریان سوسیالیسم ایرانی را شکل داد. گفتمان سوسیالیسم دوره پهلوی دوم، با فعالیت بازماندگان ۵۳ نفر - تنها سیزده روز پس از تبعید رضاشاه - در قالب حزب توده آغاز و در ادامه در قالب انشعاب‌های اصلاح‌طلبانه (خلیل ملکی، انور خامه‌ای) و انقلاب‌گرا (اسحق اپریم)ی آن، خدایرستان سوسیالیست، گرایش‌های چریکی و تا تشکیل‌های التقاطی که درصدد ترکیب با اسلام برآمدند (سازمان مجاهدین خلق ایران)، تداوم پیدا کرد (برای بحثی جریان‌شناسانه به تفصیل رک. پرگر، ۱۳۸۲).

در این مقاله نخست الگوهای مردم‌سالاری این جریان و مؤلفه‌های آن‌ها، ذکر خواهند شد؛ در گام دوم مورد ارزیابی انتقادی قرار گرفته و در گام نهای نتایج و نمودار مقایسه‌ای خواهد آمد.

مردم‌سالاری

از آنجاکه مردم‌سالاری، برابند مشروعیت و مشارکت مردمی و نهادینه، مبتنی بر قانون و قانون‌مندی و کنترل‌شده و تحت نظارت مرجع قانونی و دربردارنده تنوع و تکثر سیاسی است (Catt, 1999)، با ابتدای بر آن می‌توان از جمله چهار شاخص را برای سنجش انگاره‌ها و الگوها برجسته ساخت که عبارت‌اند از: مشارکت و رقابت سیاسی فراگیر، سازوکارهای کنترل و نظارت، مشروعیت سیاسی و آزادی‌های مدنی و سیاسی. البته برای داشتن نگاه جامع‌تر، در مقایسه الگوها، محورهای دیگری نیز مدنظر خواهند بود، از جمله در تحلیل نگاه کلی جریان درباره مردم‌سالاری به نسبت آن با «نظم سیاسی موجود» و «نظم گفتاری» که انگاره‌ها از دل آن برآمده است، پرداخته خواهد شد تا همچنین دانسته باشیم که مردم‌سالاری،

مطمح نظرورزی قابل اعتنایی نزد جریان سیاسی سوسیالیسم ایرانی بوده است یا صرفاً در خدمت برهم‌زندگی نظم سیاسی مستقر بوده است؟

چارچوب نظری-روشی؛ جریان-گفتمان

الگوی نظری-روشی نوشته حاضر «جریان-گفتمان» است که برایند بهره‌گیری از ظرفیت‌های روشی و تحلیلی گفتمان در تحلیل لاکلا و موف و جریان‌شناسی سیاسی به‌مثابه روش است. تحلیل گفتمانی لاکلا و موف با تعلق به چرخش پسامدرن در دانش سیاسی امروز، مرزبندی کلاسیک بین جامعه‌شناسی و اندیشه سیاسی را درهم شکسته و اندیشه‌ها و افکار را در عرصه اجتماعی بررسی می‌کند. این وجهه همت تحلیل جریان‌شناسی سیاسی نیز است.

در الگوی تحلیلی جریان-گفتمان ظرفیت‌هایی برای تبیین ساختار درونی یک اندیشه، توضیح چگونگی معنایابی مفاهیم در درون ساختار یک اندیشه، توضیح چگونگی جذب مفاهیم جدید در یک گفتمان و تغییر و تطبیق آن‌ها در مفصل‌بندی جدید، توضیح رقابت و غیریت‌سازی بین گفتمان‌ها در وضعیت سیاسی-اجتماعی جامعه، تبیین نقش رهبران به‌عنوان سوژه‌های سیاسی در تحقق و شکل‌گیری گفتمان‌ها و توضیح تحول اجتماعی گفتمان‌ها و فرآیند افول گفتمان‌های مسلط و شرایط غلبه گفتمان‌های جدید فراهم است.

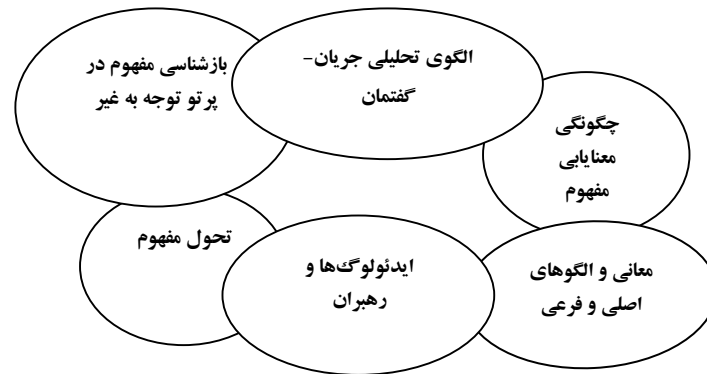
بنابراین، در الگوی جریان-گفتمان و با توجه به ظرفیت‌های نظریه گفتمان لاکلا و موف و ظرفیت‌های روشی جریان‌شناسی سیاسی (خرمشاد و سرپرست سادات، ۱۳۹۲)، از جمله محورهای زیر مورد توجه و نظر پژوهشی و کاوش پژوهشگر خواهند بود:

۱. اگر در نظریه گفتمان لاکلا و موف، بر خلاف سوسور، رابطه دال و مدلول ثابت نیست و اگر طبق آموزه‌های جریان‌شناسی سیاسی هر جریانی با اتکا به آموزه‌ها و مکتب خود به نظرورزی درباره مفاهیم می‌پردازد، پس توقع معانی متعدد و متفاوت برای مفاهیم سیاسی و اجتماعی بیراهه نیست. چگونگی معنایابی مفهوم مردم‌سالاری در دل یک جریان و گفتمان خاص ایرانی، استحصال معانی، بازشناسی درست یک مفهوم نزد یک جریان، توصیف آن در یک منطق کلان‌نگرانه (جریانی) و تلاش برای ارائه الگووار آن، یک منظر برجسته این پژوهش خواهد بود.

۲. واکاوی معانی مختلف مردم‌سالاری، از جمله برای بازشناسی معانی اصلی در یک جریان و معانی در حاشیه خواهد بود؛ یعنی کوشش خواهد شد نشان داده شود که کدام الگو یا الگوها در متن یک جریان-گفتمان، اصلی و کدام الگو یا الگوها فرعی هستند.
۳. یک منظر مهم دیگر، کاوش چگونگی تحول معنایی یک مفهوم در سیر گفتمان یک جریان در طول زمان است. اصلی یا فرعی بودن الگوها به خاطر اهمیت و جایگاهی است که یک الگو در متن یک جریان-گفتمان دارد. یکی از دلایل اصلی یا پراهمیت بودن الگوها، تداوم آن در سیر جریان‌ها از یک زمان به زمان دیگر است. به نظر می‌رسد آنچه که بیشتر تحول به خود دیده و یا به شکل جدید و بازسازی شده استمرار می‌یابد، الگوهای اصلی باشند.
۴. برای بازشناسی معانی از جمله ایدئولوژی، رهبران و ایدئولوگ‌ها نقش برجسته‌ای هم در جریان‌شناسی سیاسی و هم در نظریه لاکلا و موف نیز جایگاه برجسته‌ای دارند. در نتیجه تلاش خواهد شد معانی و الگوها با توجه بیشتر به رهبران، ایدئولوگ‌ها، سوژه‌ها و سازندگان جریان و گفتمان بیان شوند و نقش و تأثیر آن‌ها مورد مطالعه و امعان نظر باشند.
۵. یک منظر همسویی جریان‌شناسی سیاسی و گفتمان توجه به غیر ضدیت یا خصومت^۱ است. برآیند ویژگی ضد جوهرگرایی نظریه‌های پساساختارگرا آن است که هویت اشیا را وابسته به غیر می‌دانند. البته این مفهوم با مفهوم تضاد هگلی و مارکسیستی متفاوت است. نزاع طبقاتی مارکس دارای یک جهت‌گیری از پیش تعیین‌شده و قوانین ضروری است؛ اما خصومت در اینجا فاقد هرگونه قانون ضروری و جهت‌گیری از پیش تعیین‌شده است. تضاد در مارکسیسم در درون نظام روی می‌دهد و به فروپاشی آن منجر می‌شود؛ اما خصومت امری بیرونی است که باعث شکل‌گیری و انسجام گفتمان و نیز تهدید آن می‌شود. خصومت به رابطه یک پدیده با چیزی بیرون از آن اشاره دارد که این بیرون نقش اساسی در هویت‌بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می‌کند (منوچهری و همکاران، ۱۳۸۷، صص ۱۱۷-۱۱۸). لاکلا و موف در آثار اولیه خود فضای سیاست را خصمانه^۲ می‌دیدند؛ اما چون این تصور چندان با مردم‌سالاری رادیکال سازگار نبود، در آثار بعدی خود رقابت^۳ در جوامع دموکراتیک را به‌عنوان سنگ‌بنای سیاست مطرح کردند و بدین ترتیب خصومت را به جوامع غیردموکراتیک محدود کردند (حقیقت، ۱۳۸۵، ص ۵۲۳).

۶. هم گفتمان‌ها و هم جریان‌ها، چون منظر اجتماعی دارند، مؤلفه زمان و بستر واقعیت‌های اجتماعی و جریانی برای آن‌ها حیاتی است. اساساً گفتمان^۴ پدیده، مقوله یا جریانی اجتماعی است؛ به عبارت بهتر، گفتمان جریان و بستری است که دارای زمینه‌ای اجتماعی است. گفتگو یا هم‌پرسه، شرط اصلی و مقدماتی هر گفتمان است: هر نوع گفتار، کلام و نوشتار، جریانی اجتماعی و دارای ماهیت و ساختار اجتماعی است (تاجیک، ۱۳۹۰، ص ۲۶۹). این منظر همسویی جریان‌شناسی سیاسی و گفتمان مهم است.

اظهارات، گفته‌ها^۵ و مقدمات^۶ مطرح‌شده و کلمات و عبارات مورد استفاده و معانی آن‌ها، جملگی بستگی به این دارند که مطالب بیان‌شده، گزاره‌های مطرح‌شده، قضایای مفروض و...، کی، چگونه و توسط چه کسی، برای یا ضد چه چیزی یا چه کسی به کار گرفته شده‌اند؛ به بیان دیگر، بستر زمانی، مکانی، موارد استفاده و سوژه‌های استفاده‌کننده هر مطلب، یا گزاره و قضیه، تعیین‌کننده شکل، نوع و محتوای هر گفتمان به شمار می‌روند (تاجیک، ۱۳۹۰، ص ۲۷۰). بررسی‌های این مقاله در متن زمان پیش از انقلاب اسلامی و با لحاظ واقعیت‌های سیاسی اجتماعی آن دوره خواهد بود.



جریان‌شناسی سیاسی در مقاله حاضر به مثابه چارچوبی شاکله‌شناسانه، نویسنده را در بازشناسی کلیت جریان فکری سیاسی راهنمایی می‌کند. مطالعه آن جریان بر اساس نظریه گفتمان لاکلا و موف، ما را در بازشناسی ظرفیت‌های نظری و اندیشگی جریان درباره مردم‌سالاری، شناسایی مؤلفه‌های مردم‌سالاری، تعیین جایگاه و وزن آن در گفتار سیاسی و الگوبردازی آن رهنمون خواهد شد.

۱. الگوهای مردم‌سالاری

با کاربست الگوی تحلیلی جریان-گفتمان و با مطالعه متن گفتار جریان سیاسی سوسیالیستی ایرانی دوره پهلوی دوم، از جمله سه الگوی «مردم‌سالاری توده‌ای»، «مردم‌سالاری ارشادی» و «مردم‌سالاری دوسویه»، قابل استحصال است که مختصات و مؤلفه‌های آن‌ها به شرح زیر است:

۱-۱. مردم‌سالاری توده‌ای

اندیشه و عمل حزب توده، نمایانگر الگوی «مردم‌سالاری توده‌ای» است. «دیگران هم اصطلاحاتی همانند سانترالیسم دموکراتیک و مردم‌سالاری توده‌ای را از حزب توده اقتباس کردند» (آبراهامیان، ۱۳۹۱، صص ۲۰۸-۲۰۹). مؤلفه‌های الگوی مردم‌سالاری توده‌ای، عبارت‌اند از:

۱-۱-۱. سانترالیسم-دموکراتیک

احزاب یا گروه‌های مارکسیستی-لنینیستی در جهان، بر این باور بودند چون تنها یک حزب کمونیستی در جهان، دولتی تشکیل داده است، با کمک آن می‌تواند افکار انقلابی خود را پیش برده و دولت‌های وابسته به سرمایه‌داری را از پا درآورند. این منطق اصلی سانترالیسم-دموکراتیک، مارکسیسم-لنینیسم بود. یک اصل لنینیستی که تأکید داشت سازمان هر حزب باید مبتنی بر یک توازن مفروض میان آزادی مباحثه و اظهارنظر و حفظ یکپارچگی حزب باشد. تبار فکری غالب تشکل‌های جریان سوسیالیستی ایرانی نیز به روایتی از مارکسیسم می‌رسید که در اتحاد شوروی دوره استالین شکل گرفته بود و مارکسیسم-لنینیسم، یعنی ایدئولوژی رسمی استالینیسم (که مهم‌ترین بنیادهای نظریه سوسیالیستی مارکس را مسخ و نفی می‌کرد) جوهر اندیشگی آن‌ها بود (ویژه‌نامه هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران، ۱۳۹۱). «مارکسیسم-لنینیسمی که در درون حزب رواج داشت، دقیقاً نسخه استالینیستی آن بود و اعضای حزب در بحث‌های خود حق تجاوز از این حدود را نداشتند، استناد به گفته‌ها و نوشته‌ها استالین مانند آیات مقدس خدشه‌ناپذیر رواج داشت» (خامه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰)؛ از این‌رو مردم‌سالاری مدنظر ایشان هم تنها در سوسیالیسم قابل تحقق بود، همان‌طور که گویا در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به واقعیت تبدیل شده بود و قانون اساسی مصوب

سال ۱۹۷۷ شوروی یک نمونه آن را عرضه می‌داشت (طبری، ۱۳۵۶، ص ۴۷ و شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۲).

باین همه، کاستی‌های مردم‌سالاری مفروض در کشورهای سوسیالیستی فراوان‌تر از آن بودند که حزب توده بتواند کاملاً انکار کند. اقرار به کاستی‌ها اگر تصریح می‌شد به دوران استالینی - بعد از افشای استبداد استالین توسط حزب کمونیست شوروی - محدود بود. طبری در سال ۱۳۴۷ در مقاله «سوسیالیسم و دموکراسی» به نقد کیش شخصیت، سانترالیسم بوروکراتیک و مونوکراسی در شوروی دوران استالینی پرداخت و معضلات اقتصادی، فرهنگی، فنی و تحریکات دشمنان داخلی و خارجی را مسئول آن‌ها خواند. طبری در مقاله‌ای درباره تحول مردم‌سالاری در تاریخ، پس از بیان اینکه شرکت دادن مؤثر میلیون‌ها زحمتکش در سرنوشت خود به چه انقلابی در همه زمینه‌ها نیاز دارد، نوشت: انقلابی که به نظر او در شوروی در حال انجام شدن بود، به چنان مردم‌سالاری شگرفی منجر می‌شد که «بالاترین مردم‌سالاری سرمایه‌داری در مقابل آن به چیزی حقیر و کم‌مایه تبدیل» می‌شود. اگر این واقعه شگرف تا آن زمان هنوز رخ نداده بود، به خاطر موانعی بود که از جمله دشمنان سوسیالیسم در سر راه تحقق آن ایجاد کرده بودند. ولی به‌رغم کارشکنی‌های آن‌ها آن مردم‌سالاری بی‌نظیر تحقق خواهد یافت. قانون اساسی ۱۹۷۷ تنها یک طلیعه آن صبح دولت بود که مجله دنیا در شماره ۹/۱۰ در سال ۱۳۵۹ همراه با مقاله‌ای از یک روزنامه‌نگار آمریکایی منتشر کرد که این قانون را با قانون اساسی آمریکا مقایسه کرده بود، عنوان مقاله «دموکراسی حقیقی و دموکراسی مجازی» بود (رک. طبری، ۱۳۵۶، ص ۴۷ و شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۳).

۱-۲. تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی با حضور فراگیر توده‌ها برای برانداختن استعمار طبری در ۱۳۲۷ «مردم‌سالاری توده‌ای» یا «مردم‌سالاری نوین» را در برانداختن استعمار و رهایی اقتصادی، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی تعریف کرد. مردم‌سالاری‌ای که برآیند مبارزه خلق و پرولتاریاست. به باور طبری در برخی از کشورهای سرمایه‌داری «ظواهر مختصری از یک نوع مردم‌سالاری قضایی و سیاسی گاه‌گاه دیده می‌شود» که نباید به حساب نیات و عقاید طبقه حاکم آن کشورها گذاشت (طبری، ۱۳۲۷-الف، ص ۴ و شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۵). اگر در جوامع بورژوازی اثراتی از آزادی و مردم‌سالاری دیده می‌شود، آن‌ها برخاسته

از ذات سرمایه‌داری و خصلت بورژوازی این جوامع نیستند بلکه «محصول مستقیم مجاهدات سخت و تلخ توده‌ها» هستند (طبری، ۱۳۲۷-ب، ص ۲۷ و طبری، ۱۳۵۵، ص ۴۵ و طبری، ۱۳۵۶، ص ۴۵). طبری، در یادداشت «مارکسیسم و آزادی» ارزش نسبی آزادی‌های بورژوازی را به سبب مبارزات طولانی زحمتکشان می‌داند که علی‌رغم تمایلات صریح طبقه بورژوازی و دولت آن به دست آمده است؛ از این رو حزب توده برای «حقوق و آزادی‌های مردم‌سالاری بورژوازی» مبارزه می‌کند و بر ضرورت آن در رژیم‌های استبدادی از نوع رژیم شاه تأکید می‌ورزد (طبری، ۱۳۵۶، ص ۴۷).

۱-۱-۳. نفی مردم‌سالاری بورژوازی

ارزش نسبی حقوق و آزادی‌های مردم‌سالاری بورژوازی به معنای عدم پذیرش مطلق آن بود. طبری، حزب‌بازی، جنجال مطبوعاتی، پرگویی‌های مجلسی، تظاهرات خیابانی، قبول وجود گروه مخالف و امثال آن را که در مردم‌سالاری‌های بورژوازی وجود دارند، پدیده‌هایی می‌داند که در مردم‌سالاری سوسیالیستی پذیرفته نمی‌شدند (رک. طبری، ۱۳۵۶، صص ۲۵ و ۲۷ و شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۳). از نظر او این عادات ناپسند خاص «مردم‌سالاری بورژوازی» هستند. طبری فراتر از آن، در نوشته‌های خود مردم‌سالاری بورژوازی را از اساس زیر سؤال برده و حتی آن را به‌عنوان غیربازشناسی و ذم و انکار کرده است. او در مقاله «دموکراسی چیست؟» در سال ۱۳۲۷ در «رزم ماهانه»، شماره ۴ و صفحات ۴-۸ اعلام کرد که بین سرمایه‌داری انحصاری و مردم‌سالاری تجانسی نمی‌تواند وجود داشته باشد. او در آنجا مردم‌سالاری بورژوازی را کاملاً مزورانه و غیرواقعی خواند. او در سال ۱۳۴۸ در مقاله‌ای دربارهٔ تحول مردم‌سالاری، مردم‌سالاری در آمریکا را به نقد کشید و اعلام کرد که در آنجا احزاب، مطبوعات، مجلس‌ها و انتخابات چیزی جز «آرایه‌گری ظاهری» نیستند. نتیجه‌ای که او در این مقاله گرفت، این بود که مردم‌سالاری بورژوازی یک مردم‌سالاری سیاسی است و مردم‌سالاری سیاسی بدون مردم‌سالاری اقتصادی سخنی است میان‌تهی (طبری، ۱۳۵۶، صص ۴۵ و شیرازی، ۱۳۸۶، صص ۲۱۳-۲۱۴).

طبری «آزادی بورژوازی» را هم چیزی جز زنجیرهای طلایی بر پای زحمتکشان نمی‌داند. آن بورژوازی که در آستانهٔ سقوط قرار دارد و شدیداً با علم و عقل دشمنی

می‌ورزد، با آزادی به معنی واقعی خود، یعنی آزادی از قیود طبیعت و اجتماع بر دست و پای انسان‌ها نیز عداوت می‌کند. آزادی در جامعه سرمایه‌داری چیزی جز آزادی خودسرانه و بدون قید و شرط سرمایه مالی و انحصاری برای به غلامی درآوردن توده‌ها نیست (رک. طبری، ۱۳۲۷-ب، ص ۲۰ و شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۴). «در زیر سایه شوم حکومت پول، اثری از آزادی نیست. سرمایه‌داری امپریالیستی در ژرفای دل خود کوچک‌ترین ارادتی به لیبرالیسم ندارد. آزادگرایی و چندگرایی بورژوازی به‌طور عمده یک نمای بی‌محتواست؛ زیرا در جامعه بورژوایی مانند دیگر جوامع مبتنی بر طبقات، آزادی به‌ناچار یا محو یا مسخ می‌گردد» (طبری، ۱۳۵۵، ص ۴۷).

دست‌آمده الگوی مردم‌سالاری توده‌ای

در نظر توده‌ای‌ها، مردم‌سالاری پدیده‌ای متعلق به بورژوازی یا «دوران انقلاب بورژوایی» بود و صفت «دموکراتیک» معمولاً مترادف صفت «بورژوایی». این رابطه در مورد آزادی‌های فردی آشکارتر بوده و غالب گروه‌های متأثر از استالینسم، حتی هنگامی که بر «مردم‌سالاری» تأکید می‌کردند، در مورد آزادی‌های فردی حساسیت کمتری نشان می‌دادند و به‌طور نمونه آزادی بیان را یک خواست لیبرالی می‌دانستند. این نفی هم به‌صورت شرح آنچه مردم‌سالاری سوسیالیستی نمی‌پذیرد، انجام می‌گرفت و هم به شکل رد آنچه در نظر حزب توده محتوای مردم‌سالاری غربی را تشکیل می‌داد (ویژه‌نامه هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران، ۱۳۹۱).

منتقدان درباره مردم‌سالاری نزد حزب توده تأکید می‌کنند که آنچه حزب توده درباره انواع مردم‌سالاری می‌نوشت، همه برگرفته از گفته‌های برادر بزرگ‌تر بود (ویژه‌نامه هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران، ۱۳۹۱). آنچه حزب درباره ضرورت مردم‌سالاری بورژوایی در ایران می‌نوشت، از نیاز حزب به از بین رفتن استبدادی نیز ناشی می‌شد که امکان هرگونه فعالیت را از این حزب هم سلب کرده بود. حزب توده هم به ضرورت این مردم‌سالاری در شرایط حاکمیت «استبداد فاشیستی» واقف بود و به آن سخت نیاز داشت. جایی که امیدی به استقرار مردم‌سالاری سوسیالیستی نباشد، مردم‌سالاری بورژوایی غنیمت یا به تعبیر طبری «اهمیت حیاتی دارد» (طبری، ۱۳۵۶، ص ۴۶). به سبب همین اهمیت بود که در هیچ برنامه حزب توده از ذکر خواست و شعار «استقرار حقوق و آزادی‌های دموکراتیک» و شعارهایی

نظیر آن غفلت نمی‌شد. از همان برنامه مختصر مصوب در جلسه مؤسسان گرفته تا برنامه‌های مصوب همه کنگره‌ها و پلنوم‌ها در هیچ برنامه‌ای نبود که ریز این حقوق برشمرده نشود و تأمین تبعیض‌ناپذیر آن‌ها برای کلیه اعضای خلق خواسته نشود؛ بنابراین اکثریت توده‌ای‌ها به اهمیت مردم‌سالاری سیاسی توجهی نداشته و آن را بیشتر وسیله‌ای برای رسیدن به سوسیالیسم می‌دیده‌اند، از این رو در این الگو عرصه برای مشارکت، رقابت سیاسی فراگیر و تکرر فراهم نشده و آنچه مطلوب بوده، مشارکت توده‌ای بوده که پیش‌برنده اهداف و آرمان‌های حزبی است. یک معیار اساسی حزب توده نیز، برای اینکه طبقه‌ها، سازمان‌ها و نهادهای مختلف را موافق و یا مخالف مردم‌سالاری به شمار آورد، دوری و نزدیکی آن‌ها با شوروی و یا هماهنگی آن‌ها با منافع و مصالح «جبهه صلح و مردم‌سالاری» در نظر آن‌ها بود. سازوکارهای کنترل و نظارت و قانون‌گرایی نیز در این راستا و در خدمت معیار و قواعد حزبی بود (رک. برنامه‌های مصوب کنگره اول و دوم: در حزب توده ایران، ۱۳۶۰ و خامه‌ای، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ص ۲۲، شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۷).

دموکرات واقعی در تصور حزب توده، پرولتاریا و پس از آن خرده‌بورژوازی بود. از همین منظر هم مشارکت و رقابت و حتی مشروعیت، قبل از آنکه از آن مردم و برای همه باشد، دچار نوعی تقلیل‌گرایی شده و دامنه مردم را محدود ساخته است؛ اما آیا حزب توده می‌توانست این تصور را، مخصوصاً تا آنجا که به پرولتاریا مربوط می‌شد، بر واقعیات تاریخی و حوادث دوران فعالیت خود استوار سازد؟ آیا طبقه کارگر ایران واقعاً پیشگام در شناخت، جذب، پرورش، تبلیغ و تحقق اندیشه و عمل مردم‌سالاری در ایران بود؟ اگر حزب توده با این سؤال روبه‌رو می‌شد، به آن جواب آری می‌داد. علت همان فهم حزب از مردم‌سالاری بود، فهمی که اجازه می‌داد به شرط ضدیت با امپریالیسم، نزدیکی با شوروی و دولتی کردن و اقداماتی نظیر آن، همه حقوق دموکراتیک را حتی از خود طبقه کارگر نیز سلب کنند. در نظر حزب توده این‌ها همه شرط درآمدن در سمت سوسیالیسم یا مردم‌سالاری واقعی بودند (شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۰). در چنین بستری قائل شدن به حوزه مستقلی از قدرت، یعنی یک جامعه مدنی فراگیر و لازمه آن که همان آزادی‌های مدنی و سیاسی باشد تا آنجا قابل پذیرش است که حزب بدان محتاج است. این آزادی‌ها چون امکان فعالیت خود این حزب را فراهم می‌آورد مطلوب بود و بعید بود که اگر حزب توده به قدرت می‌رسید، چنین آزادی را برای

همگان میسور می ساخت؛ چون در گفتار ایشان، دگراندیشان حزبی، رقبای سیاسی و ایدئولوژیک، نه غیررقابتی که به عنوان غیرخصمانه بازنمایی می شدند.

۲-۱. مردم سالاری ارشادی

خلیل ملکی، از اعضای ۵۳ نفر، رهبری انشعاب دی ۱۳۲۶ از حزب توده را بر عهده داشت، او با این باور که «یک رهبر واقع بین نباید بر سر اهداف یا مرامش سازش نماید، اما در سیاست روزمره، نه تنها سازش مجاز، بلکه لازم است» (ملکی، ۱۳۳۵، ص ۳۹)، از حزب توده جدا شد و پایه گذار راه دیگری شد که به راه حل ایرانی، راه حل سوم و نیروی سوم نیز شهرت یافت. تعارض بین درون مایه مرام مارکسیسم - لنینیسم با موازنه های سیاسی عمل گرایانه ای که هر کشوری بر اساس منافع ملی خود پیشه می کند، از جمله تعارضاتی بود که حزب توده به آن توجه نشان نمی داد. دلیل انشعاب در حزب توده و تشکیل یک گروه دیگر به رهبری ملکی، برآیند این تعارض بود (ویژه نامه هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران، ۱۳۹۱).

دوره سوم زندگانی ملکی (رک. شیرازی، ۱۳۸۶)، دوره ای بود که با انفصال از حزب توده آغاز شد و هرچند موج سازی و تأثیرگذاری خاصی بر اندیشه و جامعه ایرانی نداشته است، اما بنا به دلایلی چون مشی مستقل، عمل گرایانه، برخی پیش بینی ها و توصیه های دقیق و درست موجب شد، خود ملکی، مشی و عمل او مورد توجه و بازخوانی مجدد قرار گیرد. «سوسیال - دموکراسی ملکی استمرار نیافت. قبل از انقلاب در تندباد مارکسیسم انقلابی گم شد، در سال های اخیر در برابر لیبرالیسم، جایگاهی نیافت. در عین حال نگاه ملکی به سوسیال - دموکراسی ملی در ایران، جایگاه قابل اعتنایی دارد» (رک. کاتوزیان، ۱۳۹۰ و کاتوزیان، ۱۳۹۱ و ملکی، ۱۳۶۸، مقدمه). دوره ای که همچنین ملکی در آن با نقد سوویتسم (رک. شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۳۸۵)، ارائه یک نظریه جدید برای تحلیل ساختار و فرآیند قدرت ها و نظام ها در سطح جهان و ایران، طرح یک راه توسعه مختلط از عناصر سرمایه داری و سوسیالیسم دولت گرایانه، تصور یک مردم سالاری ارشادی و گزینش یک استراتژی مسالمت آمیز برای مبارزه و تحول، تحت تأثیر نظریات سوسیال - دموکراسی اروپای غربی در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، دست به تعبیه دکترینی زد که فکر می کرد تحقق آن بیشترین اندازه از استقلال فکری، سیاسی و اقتصادی و بیشترین مقدار پیشرفت در زمینه های مزبور را به بار خواهد

آورد (شیرازی، ۱۳۸۶، صص ۳۷۹ و ۳۹۲-۳۹۳ و رک. ملکی، ۱۳۷۴، صص ۶۵، ۷۹، ۹۲، ۲۱۲ و ۲۱۷ و ملکی، ۱۳۴۰، ص ۵۶).

ملکی مکتب اجتماعی را که از آن پیروی می‌کرد، مکتب سوسیالیسم واقعی می‌دانست «لزومی ندارد که پیروی از نمونه مخصوصی از سوسیالیسم ساخته و پرداخته، به‌طور جامد، در تمام زمان‌ها و مکان‌ها برای همه لازم باشد و همه از آن تقلید کنند، ممکن است که اصول کلی سوسیالیسم، از تغییرات لازم در شرایط مختلف جوامع ملی متأثر شود، به نظر ما منطق یک نهضت اجتماعی و حزب مترقی باید علمی، تاریخی و واقع‌بینانه باشد» (ملکی، ۱۳۳۸، ص ۲۰۰). او بر خلاف طبری، در امر توجه به ویژگی‌ها مجبور به رعایت هیچ مرز تعیین شده توسط یک مرجع والاتر نبود. باین‌همه، او در تصویر جامعه ایران از همان مفاهیم مرسوم در جنبش مارکسیست-لنینیستی ایران استفاده می‌کرد. کاتوزیان، او را مبدع و بنیان‌گذار «سوسیالیسم ایرانی» می‌خواند و بیان می‌کند که ملکی با چه زحمتی کوشش می‌کند که توضیح دهد چرا او و امثال او هم سوسیالیست‌اند، هم ملی، بدون اینکه بر اثر این ملی بودن، ناسیونالیست یا بورژوا لیبرال باشند. سوسیالیسم ایرانی یعنی آن سوسیالیستی که اساس، چارچوب، آمال، هدف‌ها و شیوه‌های خود را در علم و عمل، بر اجتماع و فرهنگ ایران-بر تاریخ که یکی از مآخذ اصلی سوسیالیسم علمی است-منطبق می‌سازد، نه آن سوسیالیسمی که به هر نام و نشان مانند دمل یا دنبلی بر عارض یک فرهنگ کهنه و ریشه‌دار چسبانده می‌شود (رک. ملکی، ۱۳۳۸، ص ۱۶۷).

الگوی «مردم‌سالاری ارشادی»، برآیند توجه او به اخذ عناصر تمدنی دیگران از یک سو و توجه او به جامعه ایرانی و واقعیت‌های آن از سوی دیگر است؛ مهم‌ترین مؤلفه‌های آن عبارت است از:

۱-۲-۱. ضرورت ارشاد مردم و فراهم‌آوری مقدمات مردم‌سالاری

فقر، بی‌سوادی و فقدان تربیت دموکراتیک مردم از عوامل محدودکننده تحقق مردم‌سالاری است. تحقق مردم‌سالاری به بالا رفتن سطح فرهنگ و تربیت عمومی، انضباط و حس مسئولیت اجتماعی مشروط است. وضعیت نامساعد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی موجب شده است، حاکمیت مشترک فتودال‌ها و تراست نفتی آن‌چنان در انتخابات مجلس

دست برد که چندی از نیروهای مترقی فقط در شهرهای بزرگ شانس انتخاب پیدا کنند (ملکی، ۱۳۳۵، ص ۱۴ و ملکی، ۱۳۷۴ و شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۳۹۹).

در چنین شرایطی بسط آزادی‌ها جز به میدانی برای هرج و مرج، به چیز دیگر منجر نمی‌شد؛ چنان‌که از این آزادی‌ها، حزب توده و حتی شوروی در زمان مصدق می‌خواستند سوءاستفاده کنند و ملکی به همین سبب از قانون امنیت اجتماعی حمایت می‌کرد. ملکی به پایبندی بر «اصلاحات قانونی و مسالمت‌آمیز» به‌عنوان تنها راه مشروع برای اصلاح اوضاع ایران و دیگر جوامع تأکید می‌کرد. او حزب توده را دشمنی حتی خطرناک‌تر از خود حکومت می‌دانست و آن‌ها را «متحجرت‌ترین و خطرناک‌ترین نیروی امروز جهان» می‌خواند (ویژه‌نامه هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران، ۱۳۹۱). میلانی در کتاب «صد چهره قرن بیستم» مبارزه با کمونیست‌ها را در باقی عمر ملکی، موضوع ثابت ایدئولوژی وی برمی‌شمرد (میلانی، ۱۳۹۱). ارشاد و هدایت‌گری مردم و حرکت‌های اصلاحی گام‌به‌گام، جزء عناصر مقوم مردم‌سالاری ارشادی است.

۱-۲-۲. توجه به مقتضیات دنیای سوم

در شرایط بالا، مردم‌سالاری غربی در ایران و دیگر جوامع عقب‌مانده بی‌نتیجه خواهد بود؛ از این‌رو مردم‌سالاری این‌گونه جوامع، مختص این‌گونه جوامع است؛ یعنی یک مردم‌سالاری دنیای سومی، درست شبیه نظریهٔ نیروی سوم. در آن نظریه نیز هدف توسعه است؛ اما با بهره‌گیری از همهٔ عناصر مثبت قدرت‌های بزرگ، در این الگو نیز هدف توسعه است، اما با بهره‌گیری از همهٔ مقدمات ضروری، نظیر آنچه که بیان شد. راهی که جمال عبدالناصر در مصر و نهرودر هند پیش گرفته بودند، از نظر ملکی آموختنی بود. «ناصر، هم به آن ولنگاری و بی‌بندوباری دوران نحاس‌پاشا خاتمه داد و هم از توسل به طنز مجلس‌بازی و حزب‌سازی صرف‌نظر کرد. او شرافتمندانه اعلام کرد که تا مدتی آزادی و مردم‌سالاری نخواهیم داشت و با تربیت تدریجی مردم یک اتحاد ملی تعاون سوسیالیستی برقرار خواهیم کرد». ملکی این جملات را در مرداد سال ۱۳۳۹ نوشت. او در آن زمان معتقد بود راهی که ناصر انتخاب کرده بود، به‌طور اساسی‌تر به طرف مردم‌سالاری پیش خواهد رفت؛ زیرا او تودهٔ مردم را در این راه تربیت خواهد کرد و نتایج بهتری را برای جامعه به بار خواهد آورد (ملکی، ۱۳۳۹، ص ۱).

البته در این مثال، ناصر موضوعیت نداشت، مشی و طریقت ناصر مهم بود؛ چون خود ناصر هم بعدها مورد انتقاد ملکی قرار گرفت (رک). مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ص ۵۲۷). پس عنصر دیگر مردم‌سالاری ارشادی، الگوهای توسعه خاص جوامع عقب‌مانده‌ای چون ایران است؛ چراکه در ضمن خود می‌تواند عنصر ارشادگری فوق و تربیت دموکراتیک مردم را برآورده سازد. خسرو شاکری معتقد است او (در چنین بستری) به نادرستی فکر می‌کرد که اصلاحات شاه، ایران را از زنجیرهای فئودالیسم به عصر سرمایه‌داری وارد خواهد کرد و ضرورتاً مردم‌سالاری را به دنبال خواهد داشت (رک). مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، صص ۱۷۱-۱۷۲ و ملکی، ۱۳۵۹ و شاکری، ۱۳۹۰، ص ۱۵۲).

۱-۲-۳. سیاست بدون جهش

وظیفه انسان انقلابی، در ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی، جهش انقلابی یعنی شتاب بخشیدن به حرکت جبری تاریخ بود، این منطق را ملکی قبول نداشت. از نظر وی مبارزات سوسیالیست‌ها، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، در راه تشکیل «دولت رفاه» نشان داد که بدون انقلاب‌های خونین هم می‌توان به بسیاری از خواسته‌های زحمتکشان نظیر تعیین حداکثر ساعات کار یا حداقل دستمزد و بیمه‌های گوناگون دست یازید.

ملکی به فعالیت زیرزمینی و اندیشه انقلاب لنینی باور نداشت، بلکه با تجربه‌ای که از کمونیسم پیدا کرده بود، به سوسیال-دموکراسی با روش‌های مبارزه سیاسی بی‌خشونت گرایش یافته بود. به همین دلیل، در سال‌های سرکوب و سانسور پس از کودتای ۲۸ مرداد بر آن بود که باید برای هموار کردن راه فعالیت علنی تلاش کرد؛ از این رو وی، با حفظ باورهای سوسیالیستی، به مبارزه در خط «جبهه ملی» و راه مصدق گرایش پیدا کرد. ایده مبارزه بی‌خشونت در چارچوب قانون اساسی مشروطیت، موجبات اعتراض جوانان انقلابی دوآتشه آن دوره را فراهم آورد. دوره‌ای که مدل انقلاب‌های جهان‌سومی، انقلاب چین و کوبا و الجزایر و ویتنام، همه‌جا رواج پیدا کرده بود (آشوری، ۱۳۹۰). برخی بزرگ‌ترین ویژگی ملکی را برای زمان خود، مخالفت سرسختانه او با نظریه توطئه دانسته‌اند. در سال ۱۳۲۹، در بحبوحه مبارزه برای ملی شدن نفت در مقاله‌ای با عنوان «مرض استعمارزدگی» نوشت: «از استعمار بریتانیا شیخ هولناکی برای ملت ایران ساخته‌اند و در سایه آن شیخ، یک محیط بدبینی و

بدگمانی و بی‌ایمانی و عدم اعتماد به نیروی ملت به وجود آورده‌اند. در نیرومندی استعمار هیچ شکی نیست، ولی باید دید این نیرومندی در چیست و این تأثیر در مرگ و ریشه جامعه ما که ورد زبان این آقایان استعمارزده گردیده، از کجا سرچشمه می‌گیرد».

ویژگی دیگر او را نیز اعتقاد به اصلاح و گفتگو ذکر کرده‌اند، یک نمونه آن زمانی پیش آمد که در فروردین ۱۳۴۰ علی امینی به‌رغم میل شاه و با برنامه اصلاحات ارضی و اجتماعی نخست‌وزیر شد. ملکی اعلام کرد (و تا سقوط دولت امینی در تیرماه ۱۳۴۱ ادامه داد) که نیروهای آزادی‌خواه و ملی باید به امینی فرصت دهند که اصلاحات خود را انجام دهد. او تأکید می‌کرد که اگر امینی به دست نیروهای ارتجاع و با همکاری‌های آزادی‌خواهان و مخالفان شکست بخورد، جانشین آن استبداد مطلقه خواهد بود؛ اما حزب توده و جبهه ملی دوم با تمام قوا امینی را کوبیدند و در نتیجه خود آنان شکست خوردند و حکومت استبدادی نیز مستقر شد. در این دوره ملکی نوشته بود که اگر سران جبهه ملی دوم به سیاست حذف ادامه دهند، «جبهه ملی به معبد متروکی بدل خواهد شد که رهبران آن فقط بتوانند در مراسم ختم یکدیگر حاضر شوند و از دور سری به علامت آشنایی و تأسف تکان دهند» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، کاتوزیان، ۱۳۹۱، رک. ملکی، ۱۳۶۸). پس مشی سوسیال-دموکراتیک نیز به اندازه قدر و استطاعت فهم آن وقت ملکی، در مردم‌سالاری ارشادی او قدر و سهم دارند.

تجربه ملکی، این باور را که طرفداران سوسیال-دموکراسی در ایران مقلد سوسیال-دموکراسی اروپایی هستند، به چالش می‌کشد. به باور تحلیلگران آن دوره، انشعاب ملکی از حزب توده، یک تجربه داخلی بود که از ضرورت جنبش مستقل عدالت‌خواهی در ایران برخاسته بود. ملکی به محض انشعاب از حزب توده، با نهضت ملی پیوند خورد و تلاش کرد نشان دهد که می‌توان مستقل اندیشید و با دریافت عناصر تمدنی دیگران نظیر مردم‌سالاری و سوسیالیسم به جامعه خاص خود اندیشید. این اندیشیدن به جامعه خاص خود «هم به لحاظ تاریخ و نتایج مبارزات طبقات زحمتکش جهان است و هم اینکه نظریه مبارزه به‌طور کورکورانه و جزمی بر شرایط کشور ما قابل انطباق نیست، همچنین لزومی ندارد که از یک رژیم دولتی یا اجتماعی خاصی تقلید کنیم (ملکی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۰). مردم‌سالاری ارشادی او حاوی همین معناست. تلاشی بومی‌گرایانه برای راه دادن مردم‌سالاری در دل سیاست و حکومت، با اصلاح اندیشه و فکر مردم تا اصلاحات تدریجی و گام‌به‌گام در مشی حکومت

و دولت، این مکتب اجتماعی «با در نظر گرفتن ذخیره آزمایش‌های بشری تا این مرحله و تطبیق آن بر شرایط موجود محلی، به وجود می‌آید» (ملکی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۰).

دست‌آمده الگوی مردم‌سالاری ارشادی

آموزه‌های ملکی قبل از آنکه قالب و الگویی در مردم‌سالاری یا ساختار نظم مردم‌سالار تلقی شود، حاوی تعبیرهایی در مقدمات ضروری رسیدن به مردم‌سالاری است؛ درعین حال الگوی مردم‌سالاری ارشادی، از آنجاکه رویکردی ناظر به مقوله تربیت ملی، توجه به مقدمات تحقق مردم‌سالاری و تطبیق با شرایط خاص میهنی بوده است، ارزش بحث و نظر دارد. جرئت و جسارت او در اتخاذ یک مشی مستقل، مبارزه با طرز فکر جبری و دترمینیستی آهنینی که دهه ۱۳۲۰ و تا مدت‌ها بعد از آن بر آرای برخی روشنفکران ایرانی حاکم بود (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص ۵۲)، تأکید بر اهمیت آزادی و آگاهی انسان‌ها در تعیین سرنوشت خویش، نیز در الگوی مردم‌سالاری ارشادی سهم دارند. از این عرصه‌ها زمینه برای پذیرش حوزه مستقلی از قدرت، وجود و قوت جامعه مدنی و آزادی‌های مدنی و سیاسی لازمه آن، در آرای ملکی قابل ردیابی و تطبیق است. از تلاش او برای فعالیت سیاسی مستمر ذیل قانون، نوعی قانون‌گرایی و از اقبال او به فعالیت‌های سیاسی آشکار و قانونی می‌توان به باور او به آزادی‌های سیاسی و سازوکارهای کنترل و نظارت قانونی و متداول راه برد. گرایش او به اصلاحات را نیز می‌توان به معنای پذیرش تکثر و مشارکت همگان تعبیر کرد.

درعین حال مردم‌سالاری که ملکی بدان تأکید می‌ورزید، تحت تأثیر تمایل او «به دولتی کردن و دولتی داشتن تولید، توزیع و نظارت بود که از تصور او از سوسیالیسم بود. او نه می‌توانست دلیلی نظری برای امکان تحقق مردم‌سالاری در شرایط سیطره مالکیت دولتی ارائه بدهد و نه نشانی از یک تجربه عملی در این زمینه داشت. تصور او از اینکه با واگذاری قدرت مرکزی به سلطه‌های منتخب محلی می‌توان از خطرات تمرکز مالکیت جلوگیری کرد از حوزه ذهن خارج نمی‌شد» (شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۴۰۰). به‌طور طبیعی روشن است که هر مفهومی از ملکی تحت تأثیر دریافت او از سوسیالیسم و نقدهای بعدی آن بوده است.

منتقدین ملکی از جمله غنی‌نژاد، وی را به پریشانی ذهن در مبانی فکری و عقیدتی متهم کرده و «سوسیالیسم ایرانی» را به نقد کشیده‌اند. از نظر غنی‌نژاد، تطبیق اصول کلی سوسیالیسم

با شرایط مختلف جوامع، از جمله ایران، سخن جدیدی نیست که ملکی یا امثال او مبدع آن باشند. اگر آن‌گونه که کاتوزیان مدعی است، سوسیالیسم ایرانی یک مکتب سیاسی و فکری است؛ در این صورت شالوده نظری این مکتب و ویژگی‌هایی که آن را از سایر مکاتب سوسیالیستی متمایز می‌نماید، باید توضیح داده شود و نبود چنین توضیحی در مقدمه مفصل کاتوزیان (بر خاطرات سیاسی ملکی) تنها یک علت دارد و آن نبود خود مکتب و نظریه ادعا شده است (غنی‌نژاد، ۱۳۷۰، ص ۳۳).

۳-۱. مردم‌سالاری دوسویه

در گرایش نهضت خدایپرستان سوسیالیست، مردم‌سالاری، رنگ آرمانی به خود گرفته است. مردم‌سالاری در تلقی محمد نخشب همان حکومت مردم بر مردمی است که به‌عنوان سیستم اداره اجتماع خواست و آرزوی نوع انسان است. بشر سعادت‌جو و بشردوستان متفکر هر یک برای تحقق این معنی که زمام مقدرات و امور عمومی مردم به‌وسیله خود مردم یا نمایندگان حقیقی و واقعی و مورد اعتماد آن‌ها با استفاده از اختیارات معلومی که به‌وسیله اجتماع به آن‌ها تفویض می‌شود، اداره شود، کوشش‌های فراوان کرده‌اند (نخشب، ۱۳۸۱، صص ۲۳۱-۲۳۲). انگاره‌های او و کوشش‌های خود نخشب، در راستای مردم‌سالاری را می‌توان با چهار مؤلفه نشان داد:

۱-۳-۱. هم مردم‌سالاری سیاسی و هم مردم‌سالاری اقتصادی

در تلقی نخشب در کشورهای بلوک شرق، مردم‌سالاری اقتصادی، یعنی استقرار شرایط خاصی که همه افراد بتوانند از حداقل مایحتاج زندگی خود بهره‌مند شوند (کاظمیان، ۱۳۸۷، ص ۷۸)، بیشتر مدنظر است و در کشورهای غربی مردم‌سالاری سیاسی مدنظر بوده است. نخشب بیان می‌کند: مردم‌سالاری غربی و شرقی از این لحاظ که آزادی سیاسی و اقتصادی را توأمان تأمین نمی‌کنند- و این‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند- هر یک تقیصه‌های مهم و اساسی دارند (نخشب، ۱۳۳۱- الف، ص ۲۳۹). از نظر نخشب مردم‌سالاری سیاسی و مردم‌سالاری اقتصادی، لازم و ملزوم یکدیگرند و تا زمانی که یکی از آن‌ها به‌تنهایی حاکم باشد، مردم‌سالاری ناقص و معنای واقعی خود را از دست می‌دهد (نخشب، ۱۳۳۱- الف، ص ۲۳۸).

نخشب در فقره ضرورت مردم‌سالاری اقتصادی بیان می‌کند: «کارگری که در آتش فقر و حرمان می‌سوزد و یک لحظه از فکر راحت و آسوده برخوردار نیست، نمی‌تواند آن‌طور که شایسته یک فرد آزاد است، در سرنوشت اجتماع خود دخالت نماید، همچنین کشاورزی که در اثر فساد سرمایه‌داری بی‌سواد مانده و از حقوق حقه خود اطلاع کافی ندارد» (نخشب، ۱۳۳۱- الف، ص ۲۳۸). نخشب، مردم‌سالاری سیاسی را آزادی برای اظهار هر نوع عقیده سیاسی و اجتماعی و برخورداری از حق اعمال هر نوع وسیله مشروع برای اشاعه و پیشرفت آن توصیف کرده است؛ اما چنین آزادی‌ای به سبب نفوذ دولت‌ها و سرمایه‌داران دست‌نیافتنی است: دخالت دولت و طبقه حاکمه و صاحبان سرمایه در بسیاری از کشورها به‌اندازه‌ای شدید است که مردم‌سالاری فقط سرپوش فریبنده‌ای است که تمام جنایات سرمایه‌داری و صاحبان قدرت را زیر عنوان مردم‌سالاری مخفی و پنهان می‌سازد (نخشب، ۱۳۳۱- الف، ص ۲۳۷).

۱-۳-۲. رشد علمی، فکری و اخلاقی افراد اجتماع

برای تأمین مردم‌سالاری اقتصادی و سیاسی، رشد علمی، فکری و اخلاقی اجتماع لازم و ضروری است. از نظر نخشب، اجتماعی می‌تواند زمام مقدرات خود را در دست گیرد که افراد آن بتوانند روابط آینده خود را، آن‌طور که مصالح آن‌ها ایجاب می‌کند، تنظیم و با اعتقاد به اراده و اعمال آن به مرحله اجرا رسانند. اجتماعی که افراد آن با قدرت فکری و منطقی افکار خود را از محیط محدود و کوچک خود ترقی داده، هدف‌های کوچک و اغراض شخصی خود را تحت‌الشعاع خیر و صلاح اجتماعی قرار دهند؛ بنابراین لازمه استقرار حکومت مردم بر مردم، رشد فکری و اخلاقی اجتماع است (نخشب، ۱۳۸۱، ص ۲۴۱).

از نظر نخشب، اگر امروز جوامع انسانی از مردم‌سالاری واقعی بهره‌مند نیستند، اگر در نقاطی که ظاهراً آزادی سیاسی هست، آزادی اقتصادی نیست و اگر در کشورهایی که آزادی اقتصادی وجود دارد، آزادی سیاسی نیست، تمام وابسته به ضعف و زبونی نیروهای حق‌طلبی و عدالت‌خواهی جماعات انسانی است که در برابر نیروهای قدرت‌طلب، تاب مقاومت و پایداری نیاورده، نمی‌توانند هدایت مقدرات خود را در دست گیرند و این در سایه رشد فکری و عقلانی انسان‌هاست که اجتماع انسانی از آزادی سیاسی و هم آزادی اقتصادی بهره‌مند می‌شود (نخشب، ۱۳۸۱، صص ۲۴۱-۲۴۲).

۱-۳-۳. وجود احزاب سیاسی

انسان‌های رشدیافته از نظر علمی و فکری، از جمله از طریق احزاب است که می‌توانند مردم‌سالاری دوسویه مدنظر نخشب را تحقق بخشند. یکی از نهادهایی که نخشب، برای تحقق مردم‌سالاری ضروری می‌داند، احزاب سیاسی هستند. از نظر او احزاب، افکار عمومی و اجتماعی را به سوی هدف‌های مشخص و معلوم متوجه ساخته از ابهام، تشتت، پراکندگی افکار و عقاید که موجب استفاده قدرت‌های ضد مردم‌سالاری است، جلوگیری می‌نماید. در این خصوص، نخشب مخالفت آشکار خود را با نظام‌های تک‌حزبی بیان می‌دارد. از نظر او در کشورهایی که حکومت تک‌حزبی برقرار می‌شود، حزب نه‌تنها کمکی به توسعه و نضج و نمو مردم‌سالاری نمی‌نماید بلکه به تدریج اصول مردم‌سالاری را از اجتماع ریشه‌کن و به‌جای آن استبدادی به نحوه خاص و عنوان دیگری برقرار می‌شود.

۱-۳-۴. حاکمیت قانون

رشدیافتگان از نظر علمی و اجتماعی برای تحقق مردم‌سالاری کامل اقتصادی و سیاسی، با بهره‌گیری از احزاب سیاسی درصدد حاکمیت قانون هستند. حاکمیت قانون، از نظر نخشب با انتخابات آزاد، وضع قانون توسط منتخبان و اجرای شایسته آن میسر است. انتخابات آزاد و درست از نظر نخشب، انتخاباتی است که مردم زیر نفوذ پول سرمایه‌داران و سرنیزه زورگویان و تطمیع و تهدید و تبلیغات سوء قرار نگرفته، در سایه رشد فکری و اخلاقی خود، بتوانند کسانی را برگزینند که حافظ منافع عموم و سنگر مستحکمی برای دفاع از حق و عدالت باشند (نخشب، ۱۳۳۱- الف، ص ۲۴۲).

وضع قانون از این منظر مورد توجه نخشب است که افراد منتخب قانون را فقط برای منافع ملت وضع کرده و اغراض صنفی و شخصی را وارد نسازند. مردم‌سالاری ملی با عنصر قانون برای همه و برای مصالح عموم قابل شناسایی است. از نظر او، «قانون تا زمانی مقدس است که نماینده اراده عمومی مردم و حافظ منافع اکثریت خلق باشد والا ورق‌پاره‌ای بیش نیست که با حيله و تزویر پاسبان ارتجاع به شکل مقدس و قابل احترامی در نظر مردم جلوه‌گر می‌سازند» (نخشب، ۱۳۳۱- ب، ص ۱۸۲). او تغییر قانون اساسی را امری شدنی دانسته و به

انتقاد از اندیشه و افرادی برخاسته که تغییر قانون اساسی و نظامات کنونی را ابدی، لایزال و غیرقابل تغییر می‌دانند (نخشب، ۱۳۳۱- ب، ص ۱۸۳).

از نظر نخشب برای مرحله اجرای قانون نیز هوشیاری و رشد مردم و مجریان قانون لازم است تا عدم اجرای قانون زیر نفوذ متنفذین و رشوه‌خواری مأموران موجبات انحطاط اخلاقی و کوتاه‌فکری در جامعه نشود (نخشب، ۱۳۳۱- ب، ص ۲۴۳ و رک. کاظمیان، ۱۳۸۷، صص ۷۶-۷۹).

دست‌آمده الگوی مردم‌سالاری دوسویه

آموزه‌های نخشب، بر مشروعیت مردمی صحه می‌گذارد، در برخی مواضع بر آزادی‌ها، وجود جامعه مدنی و حوزه مستقلی از قدرت نیز روی خوش نشان می‌دهد، انتخابات آزاد او، مشارکت و رقابت سیاسی فراگیر را تداعی می‌کند، نظارت و کنترل قدرت نیز در انگاره او به سبب بحث او درباره رأی آزاد و تقدم مصالح عموم با مردم است. درعین حال مردم‌سالاری دوسویه او، بیشتر از هرچیز بیانگر تناقض نمای مکتبی است، یک مردم‌سالاری التقاطی، تلفیقی از آموزه‌های شرقی و غربی در شرایطی بوده که شرق و غرب و آموزه‌های آن‌ها بیشترین فاصله مکتبی و ایدئولوژیکی را با هم داشته‌اند. از یک طرف بر آزادی‌های سیاسی، وجود احزاب و انتخابات صحیح تأکید شده است و از سوی دیگر، یک حکومت ملی و متمرکز مطالبه شده است. از یک طرف احزاب سیاسی لازمه استقرار مردم‌سالاری دانسته شده است و از طرف دیگر در تعریف همین احزاب باز بر اتحاد، فداکاری و نبود اختلاف‌ها تأکید شده است (رک. نخشب، ۱۳۸۱، ص ۲۲۹). از سویی بر عدالت و از سوی دیگر، بر آزادی تأکید شده است. این بازگشت بدون سازوکار به همان دعوی مشهور بین لیبرالیست‌ها و سوسیالیست‌هاست. در واقع نخشب نیز با آموزه‌های خود، به دنبال بستن راه چپاول سرمایه‌داران، با همان خصلت انقلابی چپ بوده است. او در نهایت جمع‌گرایی را ترجیح می‌دهد تا مردم‌سالاری در نگاه او دال شناوری در کنار سایر دال‌هایی چون خردورزی، اخلاق، فلسفه، دین، ایدئولوژی، مبارزه، حزب، اقتصاد باشد و جایگاه کانونی پیدا نکند. آزادی با چاشنی توجه اقتصادی به مردم که از نظر نخشب لازم و ملزوم یکدیگر هستند، نوعی

جمع‌گرایی است که نمی‌تواند ما را به دفاع از الگوی مردم‌سالاری سوسیال-دموکرات‌های ایرانی قانع سازد.

گفته‌های نخشب در زمینه مردم‌سالاری، تعبیری از مردم‌سالاری، نزد بخشی از جریان سوسیالیسم است؛ درعین حال نخشب، مردم‌سالاری به معنای درست آن راه، در نهایت آنی دانست که مردم با احراز نیرومندی و تشکل، راه را بر غارت و چپاول و اعمال نفوذ جمعی ستمگر و دزد که از هرج و مرج، دلی شاد دارند، ببندد و قدرتی متمرکز و ملی برای استفاده از تمام نیروهای اقتصادی و عملی و هنری به وجود آورند (نخشب، ۱۳۳۱-ب، ص ۱۸۳)، این نوع تلقی و تعبیرهای دیگر او بیشتر از آنکه بحثی مرتبط با خود مردم‌سالاری و نظم دموکراتیک باشد، چندین نقد است که به قلمروهای متعدد حکومتی مربوط می‌شوند. انواع آزادی‌ها لازمه مردم‌سالاری و نه خود مردم‌سالاری‌اند. حکومت قانون از انتخابات آزاد تا وضع درست قوانین و اجرای آن بسترساز تحقق مردم‌سالاری هستند. نفوذ دولت‌ها یا سرمایه‌داران در انتخابات، بازنقدهایی به سازوکار اجرایی انتخابات و هم نقد ماهیت مردم‌سالاری است. مردم‌سالاری دوسویه او، مطالبه یک قدرت متمرکز و ملی برای ایجاد نظم و قانون است که این تمرکز قدرت می‌تواند حتی نافی همان مردم‌سالاری باشد.

۲. ارزیابی انتقادی مردم‌سالاری خواهی جریان سوسیالیستی ایرانی

انگاره‌های جریان سوسیالیستی دوره پهلوی دوم درباره مردم‌سالاری، از جمله سه الگوی «مردم‌سالاری توده‌ای»، «مردم‌سالاری ارشادی» و «مردم‌سالاری دوسویه» را برای ما نمایان ساخت. چون به نظر می‌رسد الگوی اصلی مردم‌سالاری این دوره سوسیالیست‌ها، همان الگوی مردم‌سالاری توده‌ای است، در اینجا با رویکردی انتقادی مردم‌سالاری خواهی این جریان را با عطف توجه به آن مورد پرسش قرار می‌دهیم.

۲-۱. تشکل‌ها

از نظر منتقدان تشکل‌هایی مانند زنان یا جوانان، نه سازمان‌هایی دموکراتیک که اهرم‌هایی حزبی و بنابراین، خشت‌های کج بوده‌اند. در حزب توده به تشکل دانشجویی نه به‌عنوان یک تشکل شهروندی با موازین دموکراتیک، بلکه به‌مثابه یک سازمان پوششی و یا بخش

دانشجویی حزبی نگریسته می‌شد و در بهترین حالت مکانی برای پیشبرد خط و سیاست «تأمین هژمونی» و کشاندن دیگران تلقی می‌شد.

در کشورهای دموکراتیک با تجربه طولانی فعالیت حزبی نیز، احزاب ممکن است بخش دانشجویی یا شاخه جوانان داشته باشند، اما مشی آن‌ها و تعاملات بین آن‌ها به گونه‌ای دیگر است. نوع نگاه و نگرش توده‌ای‌ها به تشکلهای دموکراتیک و صنفی عملکرد و پیامدهای بارزی داشته که قابل مطالعه هستند. از نمونه‌های قابل بررسی در این زمینه، نوع برخورد توده‌ای‌ها با کانون نویسندگان ایران در دوره‌های مختلف فعالیت‌های آن است (رک. ویژه‌نامه هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران، ۱۳۹۱).

وابستگی «تشکیلات دموکراتیک زنان ایران» به خط سیاسی حزب توده ایران نیز، هم مضمون دموکراتیک را از آن می‌گرفت و هم آن را در رهبری زنان، ناتوان می‌کرد. مضمون دموکراتیک از این‌رو سلب می‌شد که تشکیلات به شیوه هر می‌اداره می‌شد و تنها زنانی به سطوح رهبری راه می‌یافتند که عضو و یا همسر عضوی از آن سازمان بودند. زنانی با نظرات سیاسی دیگر حتی اگر به تشکیلات راه می‌یافتند، تنها می‌توانستند پیش‌برنده سیاست رسمی آن باشند (رک. صنعتی و نجم‌آبادی، ۱۳۷۷).

۲-۲. استبدادستیزی

در خصوص سنجش استبدادستیزی جریان سوسیالیسم و مشخصاً حزب توده، می‌توان چند محور را برجسته کرد. دو عرصه میدانی، برای آزمون این ادعاها بدون تردید، در نحوه برخورد حزب با دولت مصدق و انقلاب اسلامی است. همچنین محورهای «زبان و شیوع استبداد»، «خودکامگی حزبی؛ انشعاب‌ها و اختلاف‌ها» و «تلفیق فعالیت مخفی با فعالیت علنی» نیز به‌عنوان محکی بر سنجش ادعاهای استبدادستیزی جریان سوسیالیسم قابل بحث هستند:

۲-۱-۲. دولت مصدق

حزب توده در جریان جنبش ملی شدن نفت تا پیش از قیام سی تیر ۱۳۳۱ ضد دولت مصدق بود، اما پس از قیام سی تیر به حمایتی البته با اکراه و احتیاط از آن پرداخت.

گذشته از دلایل و بحث‌های فراوانی که در خصوص اشتباه توده‌ای‌ها در قبال دولت مصدق صورت گرفته، نظیر معضله رهبری حزب، ناتوانی رهبری در تشخیص راه صواب و توافق احتمالی با شوروی، عجیب نیست که بگوییم حزب توده از جمله به اسم «مردم‌سالاری» با مصدق از سر ناسازگاری برآمد؛ نخست‌وزیر در موارد متعددی خود را مدعی به طرفداری از اصول مردم‌سالاری و آزادی دانسته و از عملیات ضد آزادی و رجاله‌بازی‌های دوره حکومت ساعد و رزم‌آرا انتقاد کرده است. او بارها اعلام داشته است که سیاست ترور، اختناق و فشار بر ملت، منبعث از سیاست‌های استعماری برای اسارت مردم است. اکنون مصدق خود قدم در راه پیشینیان گذاشته است. نخست‌وزیر باید به این حقیقت توجه کند که دار و دسته‌های ارتجاعی و اشرار و اراذلی که خود را طرفدار دولت ایشان می‌دانند، با پیش گرفتن روش اختناق و ترور فاشیستی، مردم‌سالاری و آزادی ایران را جداً در معرض مخاطره و تهدید قرار داده‌اند (به‌سوی آینده، ۱۷ تیر ۱۳۳۰). «سیاست داخلی ضد ملی و ضد دموکراتیک دولت باید مورد تجدیدنظر قطعی قرار بگیرد. جنایات عمال دولت در اصفهان، تبریز، خوزستان و همچنین، در تهران و نقاط دیگر، بر ضد مبارزترین و فعال‌ترین عناصر میهن‌دوست و ضد استعماری کشور به‌نحوی شدید شده که از فجیع‌ترین عملیات دوران دولت‌های ضد ملی سابق ایران نیز در گذشته است» (به‌سوی آینده، ۶ شهریور ۱۳۳۰). مردم‌سالاری دروغین مصدق‌السلطنه، حکومت مردم‌کش، حکومت ملت‌کش و اهریمن‌نو، از جمله عباراتی است که حزب توده جهت تأکید بر ضد دموکراتیک بودن حکومت مصدق به کار می‌برد (مظفری‌پور، تقوی و اطهری، ۱۳۸۹، ص ۸۱).

با نخست‌وزیری مصدق، امکان عمل حزب توده بیشتر هم شده بود. در جریان قیام سی تیر، مشارکت توده‌ای‌ها هم از عوامل توفیق اعتصاب عمومی سراسری بود (رک. فاتح، ۱۳۵۸، ص ۶۰۸)؛ اما در آخرین روزهای دولت مصدق که حزب توده بیش از ۲۵ هزار عضو و حدود ۳۰۰ هزار هوادار داشت و کارآمدترین سازمان کشور بود، حزب توده به سبب سیاست‌های بسیار چپ‌گرایانه و مخالفت با جبهه ملی، مصدق را تنها گذارد. کودتایی که مصدق را از صحنه حذف کرد، پایانی بر روند متناسب با آزادی عمل جریان‌ها و احزاب، خصوصاً شوکت توده‌ای‌ها بود.

حزب توده بعد از سال‌های کودتا، با اجرایی شدن قانون ۱۳۱۰ ضد مرام‌های اشتراکی، تحمل ضربه‌های کاری از نیروهای امنیتی، تبلیغات منفی حاکمیت ضد حزب، عملکرد غیرقابل توجیه حزب در خصوص امتیاز نفتی شمال، عدم همراهی با جبهه ضد استعماری ملی‌کننده نفت، غائله آذربایجان و نظایر آن، تحول نسلی، انشعاب و غیره، منزوی شده و به حاشیه رفت.

حزب در این سال‌ها، با ارزیابی اقدامات گذشته، به دو نتیجه مشخص رسید: نخست، اعتراف به اشتباه در خصوص مصدق: «بی‌اعتمادی طبیعی بورژوازی ملی نسبت به طبقه کارگر و کوتاهی حزب در درک ماهیت بورژوازی ملی و نیروهای بالقوه ضد امپریالیستی آن موجب شد که حزب در رابطه با مصدق به تاکتیک‌های خطا متوسل شود» (کامبخش، ۱۳۶۰، ص ۲۹). دوم، فهم هویت استبدادی نظام پهلوی: «تحقق خواست‌های اساسی مردم، بدون تحول ریشه‌ای در ساختمان رژیم کنونی از طریق وحدت همه نیروهای ملی و دموکراتیک، مقدور نخواهد بود» (کمیته مرکزی حزب توده، ۱۹۵۸).

۲-۲-۲. انقلاب اسلامی

اگر حزب توده در ارزیابی‌های بعد از کودتا، عملکرد خود را در قبال مصدق در خطا دیده بود، انتظار اینکه در وقایع منتهی به انقلاب اسلامی سهمی به سزا می‌داشت، بیراهه نبود. چون انقلاب دو ویژگی داشت که با ادعاهای توده‌ای‌ها هم می‌خواند: اولاً مردمی و فراگیر بود، حزب هم از اول مدعی تعلق به مردم و توده‌ها بود؛ ثانیاً انقلابی برای به زیر کشیدن رژیم بود که توده‌ای‌ها آن را ارتجاعی، استبدادی و وابسته شناخته بودند؛ اما انقلاب اسلامی در بی‌خبری حزب توده اتفاق افتاد و سهم توده‌ای‌ها صرفاً بعد از اوج‌گیری قیام مردمی انقلاب اسلامی و زمانی بود که انقلابی با هویت اسلامی و با هم پیوندی امام و امت در ایران جریان داشت. کیانوری تصریح می‌کند: حزب توده به‌رغم اینکه بر استبداد می‌تاخت، سلطنت را زیر سؤال نمی‌برد و حتی تا آستانه پیروزی انقلاب، یعنی زمانی که پیروزی انقلابیون محرز شده بود، از به رسمیت شناختن سلطنت عدول نکرد و چنان‌که خدایی عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده در دوره انقلاب اسلامی، بیان می‌دارد: حزب توده ایران حتی تا آستانه شرایط انقلابی در ایران در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نیز همچنان اعتقاد داشت که باید ضد خودکامگی

شاه بسیج شد. بحثی از سرنگونی سلطنت نبود و به همین دلیل خواست و سیاست حزب توده ایران تشکیل جبهه‌ای برای مبارزه با خودکامگی شاه بود (خدایی، ۱۳۹۱).

انقلاب اسلامی هرچند در بی‌عملی حزب توده ایران اتفاق افتاد، اما تأثیرگذاری حزب بر ادبیات انقلابی‌ها و جامعه روشنفکر مبارز غیرقابل چشم‌پوشی بود، «تغییر در جهت‌گیری روشنفکران به سمت نوعی موضع شدیداً منفی نسبت به کلیتی به نام غرب به واسطه گفتار مارکسیستی-لنینیستی حزب توده به وقوع پیوست. این اتفاق به‌خصوص پس از کودتای ۱۳۳۲ که سلطنت پهلوی به شکل روزافزون و آشکاری با غرب همسان شده بود، روی داد» (متین، ۱۳۷۹، ص ۴۵). مقاومت در برابر غرب، پس از آن به‌صورت یک معیار در چشم‌انداز فرهنگی دو دهه قبل از انقلاب درآمد، یعنی دوره‌ای که هیچ‌گونه مخالف سیاسی تحمل نمی‌شد. در سال ۱۳۴۱، مفهوم غرب‌زدگی توسط آل احمد به شکل عمومی مطرح شد و از آن پس به‌صورت یکی از پایدارترین مفاهیم در «جنگ‌های فرهنگی» دهه‌های ۴۰ و ۵۰ درآمد (متین، ۱۳۷۹، صص ۴۵-۴۶).

۲-۳. زبان و شیوع استبداد

نکته دیگر در خصوص استبدادستیزی این است که حزب توده حضور و وقوع استبداد را تنها در ساحت حکومت و دولت می‌دید و از این‌رو از شیوع و سیطره این شیوه رفتاری و نهادی در دیگر حوزه‌های زندگی اجتماعی و تسلط استبداد در حوزه اندیشه و زبان ایرانیان غافل بود. یکی از مظاهر این کاستی در برخورد حزب با استبداد، در درون تشکیلات خود حزب مشاهده می‌شد. اگر هم گاهی در پیوند با اقرارهای اضطراری به اشتباهات مکرر، اشاراتی به مناسبات غیرمردم‌سالار در حزب می‌شد، باز با انتساب آن‌ها به غلبه خصلت‌های خرده‌بورژوازی در رفتار رهبران از کنار مسئله می‌گذاشتند (شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۱).

۲-۴. استبداد درون‌حزبی؛ انشعاب‌ها و اختلاف‌ها

«از آغاز، در داخل حزب و حتی جناح مارکسیستی آن اختلاف‌نظرهایی وجود داشت. بیشتر از آن‌رو که سرکردگان حزب می‌خواستند قدرت تصمیم‌گیری را در دست خود متمرکز سازند. این گرایش مانند سایر شیوه‌های استبدادی، به بروز اشتباهات تاکتیکی و استراتژیکی قابل

اجتنابی انجامید که به نارضایی و انتقاد فعالان جوان حزب دامن زد و به نوبه خود رهبری را در معرض تهدید بیشتری قرار داد و برانگیخت تا سلطه را خود بیش از پیش تحکیم کند. این همان منطق استبداد کهن ایرانی بود» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۱۹۰). مبارزه درون حزبی، بسترساز برخی انشعاب‌ها از جمله انشعاب معروف اواخر ۱۳۲۶ شد. پس از آنکه حزب از این گونه ناراضیان تسویه شد، رهبران انشعاب خائن، عامل امپریالیسم و دشمن توده‌ها نام گرفتند و رهبران حزب، سلطه بلامنازع خود را بر حزب و اعضای آن اعمال کردند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۱۹۰).

طبری، در نوشته‌ای با موضوع «اختلاف در حزب توده» همین مسئله را بازگو کرده است: «بخش اعظم زندگی حزب انقلابی طبقه کارگر از همان آغاز پیدایش، از همان دوران محافل سوسیال‌دموکرات‌های تهران، تبریز و رشت و سپس هسته‌های حزب عدالت در قفقاز و آسیای میانه و سرانجام حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران، مشحون از زدوخوردهای داخلی، گروه‌بندی، رقابت‌های مقام‌پرستانه، تناقضات ذهنی و فاقد ضرورت عملی و پایه اصولی است. اختلاف علیه مشی راست‌روانه و ناسیونالیستی ملکی و دوستانش در ایران و اختلاف علیه مشی چپ‌روانه و مائوئیستی قاسمی و دوستانش در مهاجرت و مبارزه علیه روش‌های جاه‌طلبانه رهبری سازمان جوانان که از طرف جمعی از رهبران حزبی تشویق می‌شد (کسانی مانند یزدی) و مبارزه علیه روش‌های جاه‌طلبانه رضا روستا در شورای متحده که از طرف جمعی از رهبران حزبی تشویق می‌شد (کسانی مانند رادمنش و جودت) نیز باید برشمرده شود» (رک. طبری، ۱۳۷۹).

۲-۵. تلفیق فعالیت مخفی با فعالیت علنی

گذشته از اختلافات و عدم تحمل‌های درونی و دیگرساز حزب توده، عملکرد حزب، گاه با منش دموکراتیک بیگانه بود. با وجود ظاهر دموکراتیک آن، حزب توده اندکی بعد از تأسیس به صورت پنهانی، اما فعالانه به جذب نیرو در ارتش پرداخت و امیدوار بود که بتواند شبکه‌ای از افسران ناراضی همسو با آرمان‌های حزب را در ارتش ایجاد کند. برخی معتقدند که این گونه اقدامات برآیند اصل لنینی «تلفیق فعالیت مخفی با فعالیت علنی» در احزاب کمونیستی بوده است (جمعی از پژوهشگران مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰، ص ۶۵۶).
روزبه یکی از اولین افسرانی بود که به این حزب پیوست و از همان ابتدا به عضویت در

کمیته رهبری به شدت مخفی آن انتخاب شد. نوشتهٔ عباس میلانی با عنوان «خسرو روزبه اسطوره حزب توده» برخی از زوایای این مؤلفه را آشکار کرده است (رک. میلانی، ۱۳۹۱). با توجه به آنچه که بیان شد، شاید بتوان گفت شعارهای ضد استبدادی حزب توده، الزاماً به معنای مردم‌سالاری خواهی نبوده، خصوصاً اینکه شعارهای ضد استبدادی دهه ۱۳۳۰ منحصر در جریان سوسیالیستی هم نبود. مطالعه تاریخ دوره «بازگشت به قانون اساسی مشروطیت» نشان می‌دهد که مبارزه با استبداد رایج‌ترین شعار دوره پس از سقوط رضاشاه بود که فضای گفتمانی کشور دستخوش دگرگونی بنیادینی شده بود.

جمع‌بندی

مردم‌سالاری یکی از دال‌های شناور گفتمان جریان سوسیالیسم پهلوی دوم بوده است. آزادی و حکومت ملی عناصری هستند که در یک زنجیره هم‌ارزی در کنار دال مردم‌سالاری به وقته تبدیل شده و در نظام معنایی گفتمان جریان چپ معنا پیدا می‌کنند. در واقع مردم‌سالاری، یکی از نشانه‌هایی بود که جریان سوسیالیسم به تلاش برای معنادهی به آن برآمد، وقته حاصله در خدمت تحول‌خواهی سوسیالیستی قرار داشت و در تعارض‌های گفتمانی، ابزار ضد نظم و از عناصر تقویت‌کننده گفتار مقاومت برای تحقق دال مرکزی یعنی «سوسیالیسم» قرار گرفت. الگوی اصلی و جریانی مردم‌سالاری این دوره سوسیالیست‌ها هم همان الگوی مردم‌سالاری توده‌ای است. الگویی که با نظم گفتاری چپ همخوان‌تر بوده، ضد نظم گفتاری نظام مستقر بوده و در دوره بعد تداوم هم پیدا می‌کند. مردم‌سالاری ارشادی و مردم‌سالاری دوسویه، الگوهای هستند که در حاشیه گفتار چپ و از یک موضع بیشتر انتقادی سر برآورده و الگوی اصلی سوسیالیسم را به نقد و چالش کشیدند.

در تلقی گفتمانی، ایجاد یک رابطه خصمانه برای تأسیس مرزهای سیاسی امری حیاتی است. در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی، حزب توده، نشریه‌های خود نظیر «به‌سوی آینده»، «شهباز»، «رزم»، «نامه مردم»، «آخرین نبرد» و «چلنگر» را برای دیگری‌سازی به کار می‌گرفت؛ چنانکه محققان نیز اذعان دارند، نشریات حزب توده ابایی و محدودیت نظری برای خود، در استفاده از واژگان و الفاظ شناسنامه‌دار در قبال دیگری نداشتند. بخش قابل توجهی از تعابیر خصمانه برای تولید دشمن یا دیگری‌سازی، به بحران تئوریک، نبود تحمل،

نبود تساهل و عدم التزام به قواعد بازی دموکراتیک بازمی‌گشت. مردم‌سالاری نیز در این غیریت‌سازی‌های قرن بیستمی - و به تعبیر هابزباوم، مورخ انگلیسی، قرن افراط‌ها - به کار آمد. در واقع مردم‌سالاری، مفهومی ضد نظم و حربه‌ای برای چنین دیگری‌سازی (چه در تقابل با رقبای سیاسی و چه در مقابل گفتار ملی‌گرایی مدرن) برای ایجاد تحول مدنظر جریانی و حزبی بوده است. در نظم گفتمانی چپ، مردم‌سالاری، جایگاهی ابزاری و نه محوری دارد. هرگونه محوریت بخشیدن به مردم‌سالاری در این گفتار، نظم گفتمانی آن را به هم می‌ریزد. الگوهای مردم‌سالاری به‌دست‌آمده در هر حال، به سبب بحران‌های نظری و مبنایی، قاصر از توان ایجاد نظم و سامان سیاسی جدید در ایران بودند. شاید هدف اصلی الگوها، بزرگ‌ترین مانع اقبال عمومی به آموزه‌های چپ بوده باشد. «تحول‌خواهی سوسیالیستی» که میان عناصر فوق ارتباط برقرار کرده و بدان هویت می‌بخشید، با تمسک به هر دستاویز و مفهومی، نمی‌توانست برای گفتار جریان چپ موفقیتی به بار آورد؛ چراکه فاقد یکی از دو شرطی بود که لاکلا و موف برای موفقیت یک گفتمان بیان کرده‌اند و آن قابلیت اعتبار است. فروکاستن «مردم» به طبقات زحمتکش و کارگر نیز بعید بود که سالاری‌ای را برای «مردم» به ارمغان آورد. تأکید محوری بر طبقات زحمتکش، تضعیف‌کننده «مردم» در گفتار مردم‌سالاری نیز بود.

از این‌رو هم پس از ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲، همان گفتار ضد نظم از این جریان تداوم یافت و هرچند تشکیلات حزب توده، از جمله سازمان نظامی آن درهم‌شکسته شد و از قوت تشکیلاتی حزب توده چیز زیادی بر جای نماند، اما از نفوذ ایدئولوژیک آن چیزی کم نشد و حتی خود را در کانون‌های فرهنگی، از محفل‌های روشنفکری و هنری گرفته تا فضای مطبوعاتی و دانشگاه‌ها با قدرت بیشتری تداوم بخشید و عناصر گفتمانی آن نظیر نفرت از غرب، تحقیر مردم‌سالاری و کینه‌ورزی به سرمایه‌داری به ادبیات مسلط در میان انقلابیون مخالف رژیم پهلوی تبدیل شد. عناصر گفتمانی که جریان چپ آفریده بود، توان دگر‌سازی، خشونت‌آفرینی، نقد خشونت‌آمیز و ضد نظم را داشت؛ اما توان ایجاد نظم و سامان جدید را نداشت، از این‌رو گفتاری برای به هم ریختن و نه سازندگی بوده است و البته مردم‌سالاری گونه‌ای نظم است.

مردم‌سالاری دوسویه	مردم‌سالاری ارشادی	مردم‌سالاری توده‌ای	الگوهای مردم‌سالاری محورهای سنجش
مردم‌سالاری زمانی مردم‌سالاری است که هر دو حوزه اقتصادی و سیاسی در آن جمع بوده و شرقی و غربی باشد، مقدمه ضروری آن رشد علمی، فکری و اخلاقی بوده و در آن حزب و قانون جایگاه برجسته‌ای داشته باشند	یک مردم‌سالاری دنیای سومی که در آن بیشترین وجهه همت، مقدمات مردم‌سالاری بود و در آن بر تربیت و ارشاد دموکراتیک مردم، اصلاحات گام‌به‌گام و سیاست باز و بدون خشونت تأکید شده است	یک نسخه استالینیستی از مردم‌سالاری و بی‌اعتنا به سازوکارهای بورژوازی که معیار آن حضور فراگیر توده‌ها برای تأمین آزادی‌های سیاسی-اجتماعی است	تعریف مردم‌سالاری
منتقد اصلی و در حاشیه گفتار	منتقد اصلی و در حاشیه گفتار	اصلی	جایگاه الگو در متن جریان
محمد نخشب	خلیل ملکی	احسان طبری	برجسته‌ترین نمایندگان و نظریه‌پردازان
فقرا بیشترین عطف توجه	در صورت تربیت، انسان به‌عنوان شهروند	زحمتکشان	انسان
آرمانی	واقع‌گرایانه به خاطر عطف توجه به موقعیت جهان‌سومی کشور و مردم محتاج به ارشاد دموکراتیک	سوسیالیستی، چنانکه در قانون اساسی ۱۹۷۷ شوروی تحقق یافته بود	شیوه نگرش به مردم‌سالاری
مردم رشد یافته	مردم تربیت‌یافته	حزب و قواعد سوسیالیسم	منشأ مشروعیت

مردم‌سالاری دوسویه	مردم‌سالاری ارشادی	مردم‌سالاری توده‌ای	الگوهای مردم‌سالاری محورهای سنجش
مردمی مشروط	مردمی مشروط	دوگانه مکتبی-مردمی	مشروعیت سیاسی
نهادینه از طریق حزب	فعالانه و حضور در صحنه به شرط آگاهی	توده‌ای	چگونگی مشارکت شهروندان
فعالانه به شرط رشدیافتگی	فعالانه به شرط تربیت	تبعی تبعیت از قواعد حزبی	نقش شهروندان
تربیت و رشد علمی	ارشادگری و تربیت دموکراتیک	اقبال به آموزه‌های سوسیالیستی و حضور فراگیر توده‌ها	زمینه‌ها و پیش‌فرض‌های برپایی مردم‌سالاری
فقرزده	جهان‌سومی	وابسته و استعمارزده	شاخص‌ترین وصف جامعه پذیرنده الگو
رشد فکری و علمی و اخلاقی اجتماع و حاکمیت قانون و وضع قانون برای مصالح جامعه، دفاع از حق و عدالت	بازشناسی موقعیت جهان‌سومی، تربیت دموکراتیک، خالی نکردن عرصه و سیاست ورزی بدون جهش و خشونت	توجه به ظرفیت‌های خلق و کنش بر اساس مارکسیسم-لنینیسم با بی‌اعتنایی به سازوکارهای بورژوایی	شرایط و ویژگی‌های تحقق
توجه به مردم‌سالاری از منظر اقتصادی	توجه به مقدمات تحقق مردم‌سالاری	استالینیستی و بی‌اعتنایی به مردم‌سالاری بورژوایی	مهم‌ترین ویژگی

مردم‌سالاری دوسویه	مردم‌سالاری ارشادی	مردم‌سالاری توده‌ای	الگوهای مردم‌سالاری محورهای سنجش
حزب و قانون‌گرایی	ارشادگری، سیاست اصلاحی و باز	نوع خاصی از مشارکت	شاخص‌های دموکراتیک الگو
از جمله با تغییر آسان قانون اساسی	حرکت‌های گام‌به‌گام و اصلاحی	سیاست یک بام و دو هوا از انتقاد تا انقلاب	شیوه ایجاد نظام‌های سیاسی و حکومت‌ها
اقتصاد تأمین‌کننده فقرا	شرایط موجود محلی	غایات حزبی	حد مردم‌سالاری
دولت ملی و متمرکز	حضور دولت در عرصه تولید، توزیع و نظارت	دولت حداکثری	حدود و میزان دخالت دولت
حزب	سیاست‌های اصلاحی و غیر تحریمی	مشارکت فراگیر توده‌ها	ابزارهای اثرگذار بر نظام سیاسی
با قانون‌گذاری	با حضور در صحنه	با سیاست‌های حزبی	چگونگی کنترل حکومت‌ها
قبول	قبول	قبول	تفکیک قوا

مردم‌سالاری دوسویه	مردم‌سالاری ارشادی	مردم‌سالاری توده‌ای	الگوهای مردم‌سالاری محورهای سنجش
قانون	قانون	منافع، غایبات و مصالح حزب	اعتبار قراردادها
قانون	قانون	بیشتر به قواعد حزبی	تعهد شهروندان
تمرکز قدرت ملی تا مردم‌سالاری اقتصادی	تمرکز قدرت به خاطر اقتضائات جهان‌سومی یا دوره گذار تا تحقق ارشاد	تمرکز قدرت در شرایط استثمار و استعمار	تمرکز یا توزیع قدرت
قانون	سازوکارهای قانونی و متداول	حزب و قواعد حزبی	سازوکارهای کنترل و نظارت بر قدرت
تقدم و اولویت رضایت فقرا بر رضایت صاحبان ثروت و قدرت	رضایت عمومی در درازمدت	تقدم حزب بر رضایت	رضایت عمومی
اولویت قانون	اولویت قانون	اولویت شیوه‌های انقلابی	عزل و خلع از قدرت
قبول	قبول	حزب اگر در قدرت نباشد، شاید برای حضور خود آن را بپذیرد	جامعه مدنی

مردم‌سالاری دوسویه	مردم‌سالاری ارشادی	مردم‌سالاری توده‌ای	الگوهای مردم‌سالاری محورهای سنجش
قبول رقابت غیر	قبول رقابت غیر	تصویر فضای سیاست و غیر خصمانه و عدم قبول رقابت با غیر	رقابت سیاسی
وضع قانون‌های مقتضی و تغییر قانون	آگاهی عمومی و مشارکت غیر تحریمی سیاستمداران و نخبگان	مبارزه مستمر	راه‌های تداوم مردم‌سالاری
با سازوکارهای قانون و حزب و رشد علمی	با آگاهی و تربیت	با روحیه انقلابی	سریان عناصر دموکراتیک
ندارد	ندارد	ندارد	خرده الگوهای در متن الگو
چالش‌گر	چالش‌گر	ضد نظم سیاسی مستقر	موافق نظم سیاسی مستقر یا ضد آن
چالش با گفتار سوسیالیسم	چالش با گفتار سوسیالیسم	برایند الگوی گفتاری سوسیالیستی	موافق نظم گفتمانی یا منتقد و چالش‌گر
روش	روش-ارزش	روش و ابزار	مردم‌سالاری؛ ارزش، روش یا زندگی
مورد توجه و نظر	مورد توجه و نظر	نیندیشیده	مردم‌سالاری مطمح‌نظروورزی قابل اعتنا

یادداشت‌ها

1. antagonism
2. antagonistic
3. adversary
4. discourse
5. statements
6. Premises

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، چاپ هفتم، تهران: نی.
- آشوری، داریوش (۱۳۹۰). «گفت‌وگوی زندگی‌نامه‌ای با داریوش آشوری: از امید خلیل ملکی تا یأس احمد فردید»، *مهرنامه*، سال دوم، ش ۱۶، آبان.
- پرگر، فضل‌الله (۱۳۸۲). «جریان‌شناسی سوسیالیسم در ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۰). *پساسیاست، نظریه و روش*، تهران: نی.
- جمعی از پژوهشگران مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۹۰). *حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی ۱۳۲۰-۱۳۳۱*، چاپ سوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۵). *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم: دانشگاه مفید.
- خامه‌ای، انور (۱۳۶۲ و ۱۳۶۳). *خاطرات دکتر انور خامه‌ای*، جلد سوم، تهران: هفته.
- (۱۳۷۸). *فرهنگ، سیاست و تحول اجتماعی (برگزیده‌ای از مصاحبه‌ها و مقالات)*، تهران: چاپخش.
- خدایی، علی (۱۳۹۱-تاریخ بازدید). «چهار نسل توده‌ای‌ها»، ویژه‌نامه بی‌بی‌سی فارسی برای هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران. وبگاه بی‌بی‌سی فارسی.
- خرمشاد، محمداقبر و سید ابراهیم سرپرست سادات (۱۳۹۲). «جریان‌شناسی سیاسی به‌مثابه روش»، *فصل‌نامه علمی پژوهشی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره پنجم، ش ۲، بهار.
- شاکری، خسرو (۱۳۹۰). «سیاستمدار لجوج: خلیل ملکی در گفتگو با خسرو شاکری»، *مهرنامه*، ش ۱۳، تیر.
- شیرازی، اصغر (۱۳۸۶). *مدرنیته، شبیه و دموکراسی بر مبنای یک بررسی موردی درباره حزب توده ایران از آغاز تا سال ۱۳۷۸*، تهران: اختران.
- صنعتی، مهدخت و افسانه نجم‌آبادی (۱۳۷۷). *صدیقہ دولت‌آبادی: نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها*، ج ۱.
- طبری، احسان (۱۳۲۷-الف). «تحلیلی از جریان دومین کنگره حزب توده ایران و کارهایی که این کنگره انجام داده است»، *مردم ماهانه*، ش ۹.
- (۱۳۲۷-ب). «سخنی چند درباره آزادی»، *مردم ماهانه*، ش ۵.
- (۱۳۵۵). «مارکسیسم و آزادی»، *دنیا*، ش ۹.
- (۱۳۵۶). «تحول دموکراسی از جهت شکل و محتوا در تاریخ»، *دنیا*، ش ۷۸.
- (۱۳۷۹). *از دیوار خویشتن (پیش از زنان)*، به کوشش ف. شیوا. ج ۲، سوئد: باران.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۰). «نکاتی درباره دموکراسی ایرانی و سوسیالیسم ایرانی»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، سال ششم، ش ۳-۴، پیاپی ۵۱-۵۲، صص ۳۰-۳۳.
- فاتح، مصطفی (۱۳۵۸). *پنجاه سال نفت ایران*، تهران: پیام.

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۱). «درباره دموکراسی ایرانی و سوسیالیسم ایرانی»، *اطلاعات اقتصادی-سیاسی*، سال ششم، ش ۷-۸، پیاپی ۵۵-۵۶، صص ۴۸-۵۲.
- (۱۳۹۰). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، ج ۱۷، تهران: مرکز.
- (۱۳۹۱). *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- کاظمیان، مرتضی (۱۳۸۷). *سوسیال-دموکراسی دینی*، چاپ دوم، تهران: کویر.
- کامبخش، عبدالصمد (۱۳۶۰). *شده‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشارات توده.
- متین، افشین (۱۳۷۹). «از سوسیال-دموکراسی تا سوسیال-دموکراسی»، *گفتگو*، ش ۳۲، زمستان، صص ۳۵-۶۵.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۹). *خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک*، تهران: مظفری‌پور، مریم؛ تقوی محمدعلی و اطهری حسین (۱۳۸۹). «تحلیل گفتمانی تصویر دیگری در مطبوعات حزب توده (۳۱-۱۳۲۹)» *رسانه*، سال بیست و یکم، ش ۱، پیاپی ۸۱، بهار، صص ۶۳-۸۶.
- ملکی، خلیل (۱۳۳۵). «تشکیل جامعه سوسیالیست‌های ایران را می‌توان مورد مطالعه و اقدام قرار داد»، *نبرد زندگی*، شماره ۱۰، اردیبهشت.
- (۱۳۳۹). «امروز باید چه کرد»، *علم و زندگی*، ش ۹.
- (۱۳۵۹). *برخورد عقاید و آراء*، (به همت خسرو شاکری)، ج ۳، تهران: اسناد تاریخی جنبش کارگری ایران.
- (۱۳۶۸). *خاطرات سیاسی خلیل ملکی*، با مقدمه دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- (۱۳۷۴). *برخورد عقاید و آراء*، به کوشش محمدعلی همایون کاتوزیان و امیر پیشداد، تهران: منوچهری، عباس و همکاران (۱۳۸۷). *رهیافت و روش در علوم سیاسی*، تهران: سمت.
- میلانی، عباس (۱۳۹۱). *صد چهره قرن بیستم*، در: ویژه‌نامه هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران، وب‌گاه بی‌بی‌سی فارسی.
- نخشب، محمد (۱۳۳۱-الف). *فرهنگ واژه‌های اجتماعی*، تهران: شیوه نو.
- (۱۳۳۱-ب). *ایران در آستانه انقلاب اجتماعی*، تهران: شیوه نو.
- (۱۳۸۱). *مجموعه آثار دکتر محمد نخشب*، تهران: چاپخش.
- ویژه‌نامه هفتادمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران (۱۳۹۱-تاریخ بازدید). وب‌گاه بی‌بی‌سی فارسی.

Catt, Helena (1999). *Democracy in Practice*, U.S.A. and Canada: Routledge.